

امروز یا سعدی شیراز



به دود دل خلق، خود را مسوز

دگر کس فرماینده در ضعف و رنج به یک هفته یا هم براسر شوم به دود دل خلق، خود را مسوز نه پیش از تو پیش از تو اندوختند چو سردی، نه بر گور نفرین کنند که گویند لعنت بر آن، کاین نهاد و گسر بر سر آید خاوند زور

یک خبر | یک نگاه

امنیت زنان و کودکان مستند می شود

بر اساس ماده ۲۲۷ قانون برنامه پنجم توسعه دولت مکلف شده است که در قالب همکاری بین دستگاهی دستگاههای دولتی تا پایان برنامه پنجم نسبت به تدوین سند ملی امنیت زنان و کودکان در روابط اجتماعی اقدام کند و وزارت کشور، امور اجتماعی و رفاه اجتماعی، وزارت کشور، فرهنگ، ورزش و جوانان و وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی از آن ها رادر ایالات و ویرسی کردیم بخشی از آن ها رادر سند اعمال می کنیم و درباره بخشی از مطالب مطرح شده جدیدتا توضیح می دهیم

برش

نادانسته تورا نیازارم

انادرا بر ایمی |



همقدم همیشگی من! مطمئن باش هرگز پیش نخواهد آمد که تورا دانسته نیازارم، با هم خوشی بپریم، هرگز پیش نخواهد آمد آنچه در چند روز گذشته تورا زنجیده خاطر و دل از زنده کرده است مرا بسیار بیش از تو آفریده گی کشنده است و مطمئن باش چنان می روم که بدلم به ذقت که چه چیز های زمان تورا را خیم می زند تا از این پس حتی نادانسته تورا نیازارم، برشی از این جمله کوتاه همسر»

شاتر

نشاعب ریخ در روستای بابا مان یحضور



داستانی واقعی از زندگی دو دوست

پژواک مهربانی، بی پایان است

می خواندم، کایل، دانشجوی ممتاز کلاس شده بود و می خواست ادامه سخنرانی برای سایر فارغ التحصیلان شود. روز جشن فارغ التحصیلی، کایل را دیدم. خیلی جذاب شده بود. مخصوصا با آن عینکی که بر چشم داشت سرش خیلی شلوغ تر از من بود و همه دخترها، او را دوست داشتند. گاهی به او حسودی می کردم. امروز (جشن فارغ التحصیلی) هم یکی از آن روزها بود. می توانستم ببینم که چقدر به خاطر سخنرانی اش مضطرب است. آرام به شانه او زدم و گفتم: «هی مرد بزرگ! نگارن نباش، توفیق الهامه خواهی بود!» او به من نگاه کرد از آن همان نگاههای محبت آمیز، خندید و گفت: «شکر»

زمانی کسی خود را خستاده و سخته می شنود، گریه اش را شروع کند، گوییش را اصاف و شروع کرد: «فارغ التحصیلی، زمانی است که از همه کسانی که در همه این سال ها به شما کمک کردند، تشکر کنید. پدر و مادر، معلم، خواهر و برادر، و شاید یک زن مری... اما همه میهنر، دوستان شما هستند. من در این خوام به همه شما بگویم که دوستی، بهترین هدیه ای است که می توانید به کسی بدهید. می خواهم برای شما داستانی را نقل کنم.»

کرم تا کتابهایش را بردارد و از او پرسیدم که خانه شان کجاست، همین که فهمیدم آنها در نزدیکی ما زندگی می کنند، پرسیدم که چرا پیش تر او را ندیده ام؟ کایل گفت که تا پیش از این، او به مدرسه خصوصی می رفته است. ما همه مسیر را تا خانه پیاده رفتیم و من همه کتابهای او را برایش بردم. متوجه شدم که پسر بسیار خوب و باهوشی است. از او خواستم که اگر مایل است، آخر هفته (شنبه) با من و دوستانم، فوتبال بازی کند. او هم پذیرفت، ما تمام آخر هفته را با هم گذرانیدیم؛ هر چه بیشتر او را می شناختم، بیشتر دوستش می داشتم. دوستان من هم همین فکر را در مورد او می کردند. روز دوشنبه آمد و من وسایله کایل را با تعداد زیادی کتاب دادم.

بر گردان: مجتبی یار سا | یک روز، زمانی که در مدرسه تحصیل می کردم، بچه های را دیدم که در حال رفتن از مدرسه به خانه بودند. او در کلاس ما درس می خواند. اسمش «کایل» بود. به نظر می رسید که همه کتابهایش را با خود حمل می کرد، با خود فکر کردم که چرا باید بچه ای مثل این، همه کتابهایش را به خانه ببرد؟ آن هم در روز جمعه احتمالا او بچه باهوشی نیست. من برای تمام آخر هفته دارم (مهمانی و فوتبال با دوستانم). شانه هایم را بالا انداختم و به مسیر ادامه دادم. همچنان که راه افتادم، چند بچه دیگر دیدم که به طرف کایل می دویدند. آنها تمام کتابهای کایل را از بازوایش به زمین انداختند و خود او را هم هل دادند. طوری که روی زمین گریه و گسلی افتاد. عینک کایل حدود ۱۰ متر آن طرف تر، در علفهای افتاد. او سرش را بلند کرد و من ناراحتی میمیلی را در چشمانش دیدم. دلم برایش سوخت. آرام به طرفش رفتم و زمانی که با دستهایم برای یافتن عینکش در علفها می خزید، فطره اشکی در چشمانش دیدم. عینک او را از روی زمین برداشتم. وقتی عینکش را به او دادم، به او گفتم: «آنها بچه های نادانی هستند. باید تربیت شوند.»

منبع: (۱) inspire.com

شروع به بازگویی داستان اولین روز دیدارمان است.»

شده بود و من هم در رشته دانش فوتبال درس

خنده ای روی صورتش آمد. از همان خنده های که نشان از سبک سازی عمیق بود. به او کمک

بی مناسبت

چرا وقتی شاد نیستیم، الکی بخندیم؟



سر اجتماعی نمی رسیم. در کشوری مثل هلند هنوز در سبک روز آریز وضع فرمز زمان جنگ به صدا درمی آید. این کار را انجام می دهند تا به مردم جنگی که از سسر گذرانده اند را یادآوری کنند. آنها می خواهند مردم به یاد داشته باشند اگر این صدا را شنیدند باید چه کار کنند و دیگر این که بگویند این صدای آریزی که تو در شرایط آزادی امنیت می نشنوی برای این است که قبل از تو، عده زیادی از بازگاری به دست آمدن این امنیت کشته شده اند. کشور ما هم چنین وضعی را از سر گذرانده اما با برخورد ما با مقوله دفاع مقدس و جنگ



وقتی بیمارید و برای معالجه، سریع پزشکی می روید، اولین چیزی که از شما می پرسند این است که سوابق بیماری تان چیست؟ اگر شما سابقه بیماری یا در پوشه بیماری تان را داشته باشید آن مطالعه می کنند برای این تبت سوابق برای شما از مایه های می نوسند. یک پزشک بر حسب آن سوابق برای شما درمان و دارویی تجویز می کند. در حوزه های فرهنگی هم موضوع به همین نحو پیش می رود. تا زمانی که به گذشته رجوع نکنیم و بی تفاوت و بی حساسیت به آن نگاه نکنیم امکان ندارد بتوانیم برای آموزش راجع به یک چیز را داریم؟